بریسکە

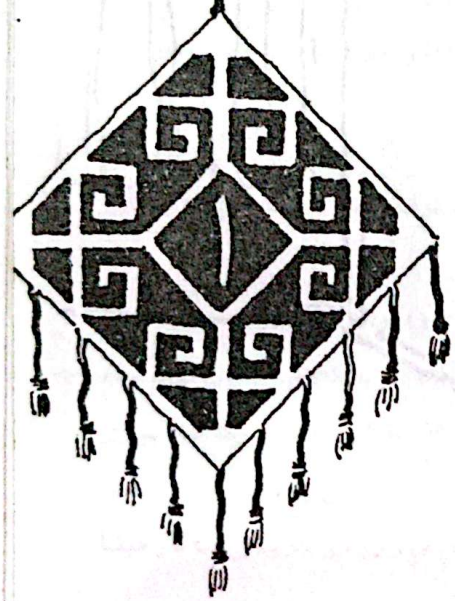

چوارەمین میهرەجانی شانۆی کوردی

سەقز - ١٦ای خەرمانانی ٨١

Scanned with CamScanner

Scanned with CamScanner

داوای لێبوردن

میوانـــه ئازیزەکـــان و بەتایبـــەت مەریوانییـــه خوشەویستەکان بمانبورن کـــه دووهەلـــەی چـاپی لـه بریسـەدا خۆی حەشاردا بـــوو و ئیمـــەی تـــازه راوچـی نـــەماندیتبوون و سپاســتان دەکـــەین کـــه ئاگادارتـــان کردینەوه و بو ئاگاداری هەموو ئازیزان ئـــەو دوو هەلەیه دەستنیشان دەکەین و دیسانیش سپاس .

هەلەی هەوەل شانۆی ژانیژن کاری مەریوانه نه بانه .

هەلەی دووهەم لا پەرەی ۱۲ خاتون شیلان خردمندیفرد دروستە نە شیلان مردی

سەبارەت بە شانۆی ژیانەوە

بەختیار پەنجەای : دوای ماندوونـەبوون لـەو ئازیزانـه ، ئـەول شتیك کەلـــەو شـانویەدا زۆر بـــەچاو دەکـــەوت ، سـەرگەردانی نوسـەرو دەرهینـــەر و هـــەمو عـــەوامیلی سـەحنه بـو. کـه لـەو کـارەدا دەبیندرا . کـه بەداخـەوا لەروی نەناسینی سـەبکەکاندایه . سـەرگەردانیەکی زۆر لەنیوان سەمبولیسم و ئەکسپرسیونیسم ، تـەوەجوه بـه وەی کـه ئەم دو سەبکه زۆر لەیەك، نزیکن .

ئەوشتانەی کـه دەر هینـەر کردبـوی حەتمـــەن ئەبوایـه بەرانبەر لەگەل نەزەری نووسەر بوایه . هەروەها تەراحی سەحنه لەگەل ئەوەی تا رادەیەك کاربوردی بو بـــەلام لـه نیوان سەمبولیسم و ئەکسپرسیونیسم دا مابوو . بەبروای من دەرهینـــەر نـەیتوانیوه دەقەکـه بناسیت . (هەلبـەت هەردوکیان یەکیکی) !

شیرین زەهامی : کاریکی جوان بـو . موسیقا ودیالۆگی ئەم شانۆیەم چی جوانبو.

هـەروەها پـەیامیکی جوانـی بۆ هـــەموان بـــو. پیپوابـێ کاریکی مەوەفەق بو .

فاتح بادپەروا : هەر ئـەتوانم بلیـم لـه کـاره پیشـوەکانی کاك سەلیم باشتر بو .

بەلام موزوعەکەی فره (رو) بو.

پیشنهادێ که بۆم کاك سەلیم بو ئەوەیه کەمێ پوشـیده تـر کـار بکـات .دەقـی شـانۆکه بـه تایبـەت لـه بـاری زەمانیەوه لاواز بوو زمانیك ئەدەبی نەبو و بریـك وەشـی فارسی تیدا بوو و بریکیش زاراوەی خویـانی بـەکار هینـا بوو .

۱- جـورێ شـیواوی لـه سـەحنەکاندا ـ مۆســیقا جوراوجورەکـان و روناکیـــەکان دەبیـــنرا بـــەیانی ئەکتەرەکان لاواز بوو .

۲- هەلبەت شتگەلیکی جوانیشی تیا بوو وەك دکور... بەتایبەت ژیانەوەی ئەومندال علی شەریفی

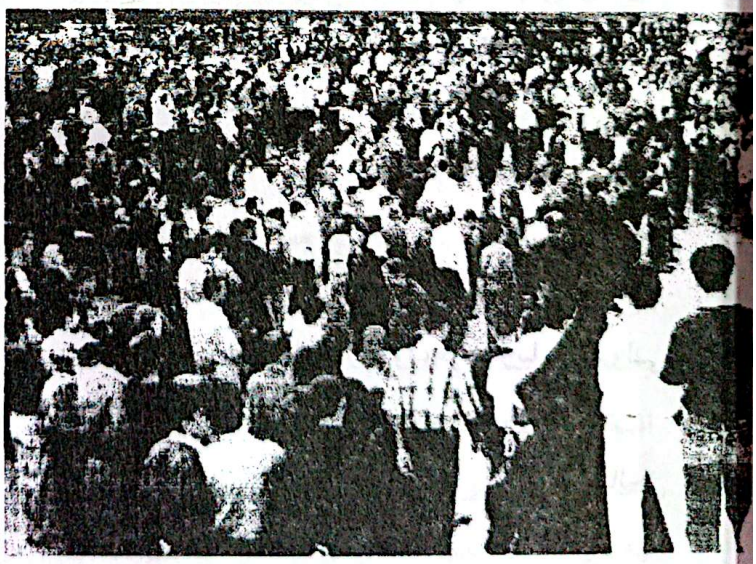

تنها چیزی را که ندیدم کارگردانی بود. صرفا فریب تماشاچی بوسیلهٔ دکور.

کاوه محمد زاده از بوکان

دکور می‌توانست ساده‌تر باشد ، بازیها می‌توانستند خیلی بهتر باشند،احساس می‌کنم کارگردان خیلی کم لطفی کرده است که کار را این چنین روی صحنه آورده است .

نگار عبدالله نشان از بانه

چیز جدیدی ارائه‌ی شده بود. به نظر من مفهوم را کامل رسانده بود ، همان نظری را که می‌گفتند ققنوس بعد از آتش زدن خودش ققنوس دیگری را متولد می‌کند انسان نیز حتی تا مرز به آتش کشیدن خود می‌تواند خون پاکی داشته باشد.

تریفه کریمان

استفاده‌ی زیبا از دکور صحنه مخصوصا صحنهٔ تولد قابل تحسین بود، اما در کل دچار آشفتگی‌هایی بود که به وحدت موضوعی متن لطمه وارد می‌کرد. و بیشتر به بیان خیلی مختصر مشکلات می‌پرداخت و به طور چشمگیری نتوانسته بود پیامد الیناسیون یا تجددطلبی را مطرح کند.

زاهدآرمی

از بعضی از دکور صحنه‌ها استفاده صحیحی نشده بود مثلا وجود بادکنکها غیر ضروری به نظر می‌رسید. کار زیاد جالب نبود وحرفی برای گفتن نداشت.

بیان سیدی پور از بانه

موسیقی مقوله‌ای عظیم‌تر از آن است که همین طوری بدون در نظر گرفتن جوانب برای این کار استفاده شده است. صدای بازیگر مرد بالایی مناسب نبود.

سیده شیلان خردمندی فرد

متاسفانه فضایی پیش آمده است که اعضای ستاد اجرایی فرصت کافی برای دیدن کامل کارهای اجرا شده ندارد.

روزفراخ

درکل کار زیبایی بود ولی قسمتهای اضافه‌ای در آن وجود داشت که می‌توانست حذف شود و کیفیت کار را افزایش دهد.

رحیم نژاد - مسئول فرمانداری سقز

شروع جشنواره است دیگر (آره) ما را آماده می‌کنند برای کارهای بعدی.

ص - م - سنندج

بدن بازیگر برای کار آماده بود، فرمها زیبا بودند ولی از لحاظ محتوا چیزی متوجه نشدم

احمد صالحی

Scanned with CamScanner

نقدی بر نمایش ژیانەوە (دیواندره)

سلیم کریمی را که امسال با اولین تجربه‌ی کارگردانی خود در جشنواره‌ی چهارم در روز افتتاحیه دیدیم ، سالهاست می‌شناسیم وکمتر کسی است که از شور وعلاقه‌مندی او برای تئاتر بی خبر باشد. اجرایی با گروهی جوان و مشتاق هنر و متنی که نوشته‌ی خود اوست .

نمایشنامه‌ی (ژیانەوە)یک موضوع اساسی را در نظر گرفته و آن (حق دانستن برای مردم است.) دانستنی که لازمه‌اش آزادی است و در آنجا که به گفته‌ی شاملوی بزرگ : "مزد گورکن از آزادی آدمی افزون است " مجال بروز و ظهور نمی‌یابد.

در کنار این بحث کلی واساسی ، موضوع‌های ریزتری چون مشکلات زندگی و محدودیت‌هایی که محیط بر افراد وارد می‌آورد - و البته بیان آن تازگی چندانی ندارد - طرح می‌شود و کاری می‌کند که تماشاچی تا لحظه‌ی آخر بر صندلی بماند ودر بعضی جاها به جسارت کارگردان و نویسنده احسنت بگوید .

با تأسف یکی از ضعف‌های متن را باید زبان آن باید عنوان کرد. شاید آقای کریمی خواسته باشد متنی فنی و ادبی بنویسد اما موضوعی که انتخاب کرده کم‌کم او را به استفاده از زبان محاوره و عادی مردم سوق داده باشد . زبانی که هر چه به آخر نمایش نزدیک‌تر می‌شویم از لطافت ادبی آن کاسته می‌شود و رنگ گویش محلی خود را بیشتر نشان میدهد .در زمینه کارگردانی باید گفت آقای کریمی می توانست

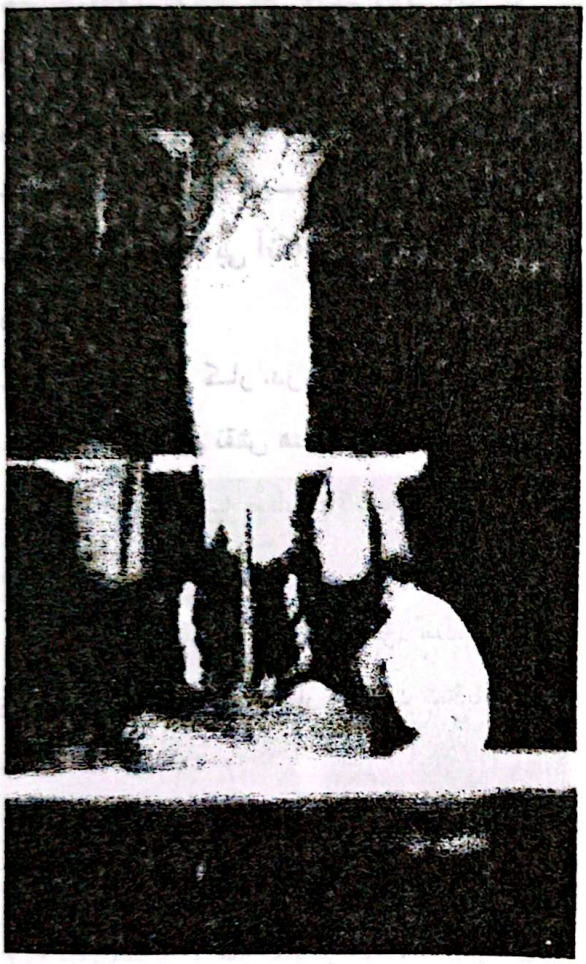

اجرایی بهتر و موفق تر داشته باشد ولی متأسفانه به خوبی از توانایی‌های با لقوه ی بازیگرش بهره نگرفته بود.کاک سلیم باید ارزش لحظه ها را بداند و با ایفای پررنگ‌تر نقش کارگردانی به دراماتیزه کردن بیشتر اثر بپردازد و آن را از حالت رادیویی به در آورد، سکون و سکوت‌ها را کمتر کند ،یکنواختی را از درون کار بیرون بکشد و لحن ها را آن گونه که باید تصحیح نمایدو ...

Scanned with CamScanner

استفاده از نور در برخی جاها مناسب بـود امّـا تکرار در تغییر نور و روشن و خـاموش کـردن صحنه به طـور مرتـب بـه جـای جذابیّـت کـار ، تماشـاچـی را خسـته و دور از نمـایش نـگه مـی‌دارد،کـارگردان بـه راحتـی می‌توانسـت از بـازیگرانش بـرای تغیـیر شـخصیت‌ها و صحنه‌هاکمک بگیرد بی آنکه نیازی به بـازی بـا نور داشته باشد.

یکـی از زیباییـهای کـار ،در بنـد کشـیدن کسـی است که(به گونه‌ای نقش هدایت کننـده و رهـبر را ایفـا می‌کنـد) و بـه صلیب کشـیده شـده و مسیح را در ذهن تداعی می‌کند کـه خـود فـدای نادانی و قساوت مردم زمانه‌اش خود شد. البتـه می‌توان او را تصویری هم از ذهنیات شخصیت نمایش دانست.

در پایان هم شخصیت نمایش در نهایت ناتوانی و عجز با نابودی خود، آتش زنـدگی دیـگری را فروزان می‌کند و این‌بار ققنوس است به ذهن‌هـا می‌آید و خـود را پس از هزارسـال زنـدگی بـه آتش می‌کشد تا نسـلی نـو بـه دنیـا پـا بـگذارد، شاید بتواند اندک تغییری در اوضاع ایجاد کند.

البته نقاط مثبتی نیز در کار مشاهده می‌شـود و یکی از آنها ارتباط کار بـا تماشـاچیـان عـادی ، استفاده از لوازم صحنه و انعطاف بدنی بـازیگر بود.

هادی یزدانی

نمایش "ژیانه وه " دیواندره

یکی از اساسی ترین اصول تئاتر، ریتـم است . .بماند که اصلاً آقای کریمـی ریتـم را نمی‌شناسـد... نوراین نمایش بیشتر شبیه چراغ راهنمایی و رانندگی است کـه هر سی ثانیه عوض می‌شود ... تکلیـف مـا را مشـخص کن کاک سلیم جان این آکروبات بود یـا نمـایش... بازیگر آویزانتان فکر کنم استخوانی در گلویـش گیـر کـرده بـود و گر نـه اینقـدر بـه صـدا و گلویـش فشـار نمی‌آورد... نویسندگی را اصلاً ول کن .

عبدالناصر شریفی / فارغ التحصیل تئاتر ازبوکان

در این کار بیشتر از آنکه شاهد به اجرا در آمدن متنـی نمایشی باشیم شاهد تصویری آشـفته از ریخـت و پاش‌های ذهنی کارگردان نمـایش بودیـم : کـارگردان نهایت تلاش خـود را می‌کنـد تـا دغدغـه‌های فکـری خود را در چهار چوبی که احیاناً امروزی و مورد پسند عصر حاضر است بریـزد .از تمـام تمـهیدهای شـناخته شده اش ، بـدون در نظر گرفتـن ضـرورت بـروز نـوع عملها و کنش‌هایی کـه بنـابر موقعیـت هـای سـاختاری متـن بـه نمـایش در می‌آیـد ، اسـتفاده می‌کنـد ؛ نـهایتاً فقـدان همبسـتگی بیـن اندیشـه‌ی دراماـتیک وعمـل نمایشی مسبب بروز آشـفتگی در کارهـا می‌شـود ایـن آشفتگی وعدم انسجام ، ابتدا از " ساختار" "موضوع" و "فکـر" در متـن نمایشـنامه شـروع و بـه "عمـل" "کمپوزیسیون " "میزانسن " و دیگر عنـاصر اجرایـی از جمله "موسیقی" هم سرایت می‌کند . بنـابراین گام اول "انتخاب متن سالم " و گام بعـدی " شـناخت شیوه‌های اجرایی " و سایر قدمها تلفیق صحیح این دو با هم است

حمیده میرزایی - سقز

Scanned with CamScanner

وت و ویژ

به نـام خـدا... بچـه‌های بانـه زحمـت خـود را کشـیده بودندولـی متأسـفانه از آقـای فرزادحسـن زاده و خـانم مهتاب هنرمند انتظارهـا بیشـتر بودبا وجـود اینکـه مـن اجرای فارسی این کار را دیده بودم نسبت به کار قبلی که من دیه بودم خیلی ضعیف بـود بـازیگران از لحـاظ بیان خیلی ضعیف بودند.

بختیار....(مریوان)

ضمن تشکر از کلیه‌ی عوامل اجرایی نمایش خصوصـاً بازیگران آن آقای حسن‌میرزایی و خانم مهتاب حسنی که من در جشـنواره‌های پیش کـار ایـن دو بـازیگر را دیده بودم پیشرفت چشـمگیری داشـتند،کـار از لحـاظ کارگردانی ضعف داشـت چـون یـک نمـایش خـوب نمایشـی اسـت کـه از کلیـه‌ی فنـون بـازیگری در آن استفاده شده باشدامّا متأسفانه کارگردان بازیگران خود را در یک خط عمودی اسیر کـرده بـودو ایـن بـه نظـر اینجـانب جـای حرکـت را از بـازیگران گرفتـه بودتـا تواناییهای خود را بروز نمایند. درمورد نورپردازی کار اگر کارگردان بیشتر حرکات بازیگران را در یک خط عمودی قرار داده بود بهتر بودکه از نورهای عمودی از بالا به پایین استفاده می‌کرد.با آرزوی موفقیت

کامل درگاهی

گروه بانه با کار خوبی از لحاظ متـن حضـور داشـتندو تغییراتی که درمتن بـرای ربـط آن بـه فرهنـگ کُـردی داده بودند زیبا بود. نشان می‌دهد که عاقبت تا چه حـد می‌تواند بر روی انسان تأثیر بگذارد. حقیقتاً نسلی کـه

نتوانند تجارب ذهنی خود را به نسل بعدی منتقل کنند،نسل بعد از آنها یک نسل عقب مانده از لحاظ ذهنی است و این نکته قابل تأمل و تعمق است و...

کار خوبی بود و اجرایی قابل تأمل داشت در کل بغیر از بعضی از ضعفـها کـه می‌توانیـم از آن چشـم پوشی کنیم کار قابل قبولی ارائه دادند

ص-م

آداپته‌ای که آداپته نیست

وت و ویژ

نویسنده : محمد رحمانیان

مترجم : سوران حسینی

کارگردان: ایرج امین توکل

مصاحبه، نوشته‌ی محمد رحمانیان ... جزو معدود نمایشنامه‌هایی است که ماراباشیوه‌ای از نمایشنامه‌نویسی آشنا می‌کند که درآن دیالوگ بدون وابستگی به روایت و بی هیچ چشم داشتی به میزانسنهای مفهومی، حق مطلب را ادامی‌کند. تمامی دوستانی که با کارهای رحمانیان آشنایی دارند بر این مسئله واقف هستند که غنای فلسفی و بار مفاهیم درون گرایی متن‌های او از انسجام و پختگی خاصی برخوردار است.

با علم به این مهم که ترجمه‌ی چنین اثری می‌بایست با حساسیتی ویژه و تسلطی کامل بر شناخت محتوایی آن صورت بگیرد، در اجرای نمایش این عزیزان ما شاهدترجمه‌ای هستیم که فرسنگها دور از معیارهای ترجمه است. مترجمی که به راحتی و بدون هیچ گونه دغدغه‌ای حقوق کامل نویسنده را پایمال می‌کند، متأسفانه باید گفت به دور از انصاف عمل کرده است.دستاویز کُردی بودن جشنواره به راستی دست آویزی نیست که ما به خود اجازه‌ی چنین جسارتی را بدهیم.ای کاش این عزیزان به جای ترجمه‌ای لفظ به لفظ و بدون شناخت از متن آستین همت را بالا می‌زدند و دست به اقتباسی فنی و درست در مورد آن می‌زدند، در این صورت هم حق نویسنده رامحفوظ نگه داشته بودند و هم میدان بازتری را برای محک زدن خود در اختیار می گرفتند.

جدای از ترجمه‌ی آن که به راستی متن رحمانیان رامورد بی‌مهری قرار داده بود، کارگردانی این اثراست. باید از خود بپرسیم که آیا به راستی کارگردان این اثر متن را شناخته است؟ درک کارگردان از شخصیت‌های «نعیم»و «صفیه» (در متن رحمانیان) چیست؟ آیا شخصیتهای متن ترجمه شده «کاوان» و «یسنا» همان شخصیتهای متن رحمانیان است؟ پر واضح است که ما دقیقاً همان شخصیتهای رحمانیان را پیش روی خودمان داریم... گیرم با این تفاوت که اسم آنان و ملیت آنان تغیرکرده بود، ما نه با متنی دیگر گونه، بلکه با همان متن رحمانیان به شیوه‌ای ناهمگون سر و کار پیدا می‌کنیم. پس قطعاً کارگردان متن رحمانیان را می‌بایست بیشتر از ترجمه‌ی آن درک کرده باشد، امّا بااین تفاسیر...!

محمد رحمانیان در مصاحبه، طی دو اپیزود، به گونه‌ای رپرتاژوار مصائب و عواقب ناشی از جنگ را مطرح کرده و موشکافانه لایه‌های ناپیدای ذهن روح آسیب دیده‌ی دو شخصیت «نعیم»(کاوان) و«صفیه»(یسنا) را می‌کاود تا بدین ترتیب به متنی جنگ ستیزانه دست یابدو در راستای همین هدف در ابتدای متن، نمایش خود را کسالت آورمی‌خواند. نگفته واضح است این همان دستاویز است که اومی‌خواهدبا آن به شکلی غیر مستقیم مخاطبش را نسبت به جنگ و پیامدهای آن بشوراند. و عجبا اینکه کارگردان این کار ، بدون وقع نهادن به این مهم، میزانسنهایی متنوع را در راستای رفع

Scanned with CamScanner

کسالت مخاطبش به کار می گیرد!!! ... همین امر نیز در مورد طراحی صحنه‌ی این نمایش صدق می کند چنانکه رحمانیان با قرار دادن صرفاً یک صندلی یا چهار پایه در فضایی خلوت سعی در تشدید ساده بازی و کسالت آورتر کردن عناصر بصری نمایش خود دارد... و عجب‌تر اینکه ما در این اجرا بافضایی غریب و طراحی صحنه‌ای متضاد که به گونه‌ای شعاری در علم کرده است روبرو می‌شویم!!! در ارتباط با بازی دوستانمان در این اجرا به هیچ عنوان نمی‌توان منکر توانایی‌ها و استعدادهای درخشان این عزیزان شد امّا همانطور که اشاره گردید؛ عدم درک درست از متن، صاقاً باعث گردیده است پرداخت شخصیتهای این بازیگران دچار خدشه‌ای غیر قابل جبران گردد...

جان کلام اینکه نعیم رحمانیان با کاوان این اجرا از نظر شخصیتی تفاوتی بسیار فاحش پیدا کرده است. هرچند تا حدودی در مورد صفیه (یسنا) این مسئله قابل اغماض است.سر آخر ... برای همه‌ی این عزیزان که در شهرستان بانه با جان و دل در جهت اعتلابخشیدن به تئاتر این دیار تلاش می کنند آروزی موفقیت و پیروزی داریم.

فرهاد.ح

ئەوەی سەری نەیەشێ
کاری شانۆیی ناکات

حەمەسالّەی عەبدی

ئەوەی دایم لەم...

مبادا ما هم گرفتار تجربه‌ی تلخ دیگری شویم به بهانه‌ی اجرای نمایش «... ملوملوچه‌ای » شاید انتخاب این عنوان دریچه‌ی بحث مارا نسبت به نمایش مذکور به سوی دیگری سوق دهد. ولود مجیدی نویسنده و کارگردان نمایش «... » جوان با استعدادی است که در صورت خودیابی و شناخت پتانسیل های بالقوه‌اش می‌تواند فارغ از هر دغدغه‌ای درونیات خود را به تصویر بکشد... وقتی ما به این بحث برمی‌خوریم " که هنرمند همواره یک قدم از اجتماع خودش جلوتر است" قطعاً دایره‌ی بحث بسیار گسترده تر خواهد شد. چرا ما به هنر تئاتر روی آورده‌ایم و در نهایت اصلاً هنر تئاتر چیست که این چنین ما را به تلاش وامی‌داردتا دغدغه‌های ذهنی خود را در قالب یک اثر نمایشی در معرض دید همگان قرار دهیم اگر هنرمند صرف جلو بودن خودش را با ارایه‌ی مفاهیمی گنگ و ناملموس بر مخاطب تحمیل نماید نه تنها از تعریف مبحث آغازین دور است بلکه نمی‌تواند خالق اثری باشد که در اذهان باقی بماند همان روایتی که خاله‌ی برنارد آلباو عروسی خون گارسیا لورکا و... بازوس گوگول را برای همیشه زنده نگه داشته است همان راز جاودانگی ایرانیان آشیل و اژاکس سوفوکلس و ... عاملی که باعث گشته پس از گذشت قرنها هنوز آنتیگونه قابلیت اجرایی داشته باشد امّا هدف از طرح این مطلب درک مقایسه‌ی اثر نیست بلکه ضرورت تولید اثر فکری ، هنری و شاخصه‌های تعریف شده‌ایست که می‌توان با توجه به تجارب گذشتگان از

آن برای خلق یک اثر ماندگار بهره جست. وقتی ما به این برسیم که تئاتر می تواند چه جایگاهی در بستر اجتماع داشته باشد قطعاً ضرورت ارایه‌ی اثر نیز خودبه‌خود برجسته می شود... سؤال اینجاست در زمانی که اجتماع آشفته ما هنوز از نظر روانشناختی اجتماعی در مراحل گذر از گذشته‌ای پر فرازو نشیب به سوی آینده‌ای ناموهوم است دامن زدن به این آشفتگی کاری بس خطر ناک می تواند باشد آن هم به‌وسیله‌ی هنر. اگر این کار نمایش مولود مجیدی را بتوان یک انتزاع به حساب آورد و انتزاع را حاصل قوه‌ی تخیل هنرمند دانست باید به بررسی این فاکتورها بپردازیم که شکل گیری این انتزاع تا چه اندازه محکم و استوارمی‌تواند باشد.

«بدیعه دارتاش» دیروز در جلسه‌ی نقد و بررسی یکی از نمایشهای اجراشده به طرح مسئله‌ی بسیار مهمی در عرصه‌ی هنر نمایش کُردی پرداخت که به سبب کمبود وقت این غنیمت از دست رفت که مولود گفته‌های «بدیعه‌خان» را به سادگی رد نکندو درک نماید که مشغول حرکتی است که ثمره‌ای جز افسوس بدیعه خان را در بر ندارد.چرا؟...به این دلیل که مولودهنوز به نقطه‌ای نرسیده که بتواند در ارایه‌ی مفاهیم انتقالی درست عمل نماید... اگر به گفته‌ی خودش این اثر هنری تنها ذهنیت شخصی اوست و بیننده تنها نظاره‌گر حرکات صحنه‌ای اوست باید متأسفانه بگوییم این ره که می‌رود به ترکستان است... اگر تلاش و هدف جریانهای پیشرو درتئاتر ازاویل قرن بیستم به بعد،خلق یک نوع ارتباط جدید با تماشاچی است ... (ئەوەی...)تا چه اندازه از این فاکتور بهره جسته است... آیا این نمایش اصلاً توانسته است با بیننده ارتباط برقرار نماید یا اگر گسست ارتباطی در

قضیه وجود داشته تا چه اندازه در راستای گسست ذهنی مخاطب بوده است، مخاطبی که جز بی‌حوصله‌شدن و بیزار شدن از نمایش راه به جایی نبرد. چیزی که در صورتهای اکثر تماشاچیان دیروز مولود مشهود بود... مولودمتأسفانه دارداشتباه تاریخی را که بعد از جریان نهضت صورت گرفت دوباره به نوعی دیگر تکرار می‌کند، حادثه‌ای که (بدیعه) آن رادر لابه‌لای حرفهایش چون فاجعه‌ی از دست دادن مخاطب و تماشاچی نام برد ... ما در هزاره‌ای که در زیر هجوم عناصر مدرنیته در یک بافت سنتی به اصطلاح در حال توسعه، تنها به مصرف کننده‌ای صرف تبدیل شده‌ایم و هر آنچه را که داریم حاصل تلاش بزرگان این وادی از آشیل تا یونسکواست، در بازتولید «خود» باید بسترهای اجتماعی موجود رادر نظر گرفت تا بتوان از خصوصیات قدرتمند این جریانهای هنری به بهترین نوع ممکن بهره برد... اما دراینجا ناچارم بگویم مولود هنوز نیافته است که اصلاً چرا به این رویکرد روی آورده است، نگاهی که جز منطقی کم‌رنگ چیزی در پشت آن نمایان نیست. مولود نباید برای رسیدن به آن آینده در حال ظهور و نامطمئن، گذشته‌ی هنری و فرهنگی قوم خود را نادیده بگیرد. متن نمایشی مذبور در هیچ سطحی نمی توانست حتی لحظه‌ای گذرا از آنچه که می‌گذرد را در ذهن شنونده خلق نماید بلکه انتخاب لحن‌های نامتناسب با اندام‌واره‌های بازیگران هم که قطعاً نمی توانست تعمدی باشد ارتباط را با طرح اولیه رویدادها، دوباره دچار مشکل می‌کند،چون براین فرضم متن نمایشی

لود حاصل شتابزدگی او در راه رسیدن به
سته‌های هنری است.
گارشی که صرف در حد یک تجربه باقی ماند،
یربه‌ای که می‌تواند رویکردش را نسبت به آنچه که
طرافش می‌گذرد دچار تغیر و تحول نماید. نکته
ب توجه اینجاست که نباید منکر این نوع نگرشها و
رویکردهای این چنینی، نسبت به هنر نمایش بود، اما
یقاد بر این است که در پس هر تجربه‌ای دنیای از
یا و مفهوم نهفته است که هنرمند را برای خلق آثار
هم‌تر یاری می دهد... مولود باید عادت کند که
یشه و مداوم بنویسد و از خود بپرسد، که می‌خواهد
چه چیزی را بنویسد!... و بداند مخاطب تنها
ریچه‌ایست که می تواند ذهن پرسشگر هنرمند را به
سوی طرح یک سؤال اساسی سوق دهد. تا هنرمند با
ستفاده از این توان بالفعل برای حل مخاطب در
رویداد دراماتیکی اثر هنری خود تلاش نماید. که این
ی تواند اولین گام به طرف(پیشرو) بودن باشد . تا در
این میدان مخاطب خود را در جریان گریز از گذشته و
حرکت به سوی آینده جزئی از جنبشی بداند که بر
صحنه حاکم است. تا مخاطبان هنرتئاتر ما برعکس
یامدهای نهضت ۱۹۶۲ از جهش‌های ما رو به تکامل،
توسعه فکری و بسط عرصه‌های هنری و فرهنگی،
عقب نمانند و همواره سازوکارهای متناسب با شرایط
زمانی را خود مخاطب برای هنرمند فراهم نماید.
مولود هم می‌خواست با ارایه‌ی این کار از قافله عقب
نماند مبادا که او از چرخه تئاتر دنیا پس افتد. ادامه این
روند بدون آگاهی از کارکردهای منفی قضیه و
تحلیل‌های محیطی، ثمره‌ای جز انزوای هنری و ایجاد
اخلال در مکانیسم تولید فکر را در بر نخواهد داشت./

خەرمانە

بۆ ئاگـــاداری ... ئەوەبۆکـــەس ناوێرێت لەســـەر هیچ کارێک بدوێـــت یـــا رەخنـــــە و هەڵسانگندنی لەسـەرکات. پێـم وابـــێ دارو دەســـــتەکەی خواوەنـــدی شـــانۆی بۆکـــان و یەکـــەم مـــۆخ و نووســـــەری ناحـەزی مـەریوان و... داوەری فرەزاناکان و ... هتد دەستیان دات بەدەستی یەکـەوە تـا کـو خەرمانە لە پا خەن... لای خۆی خەرمانە زمانی بێ زمانتان بـــوو دەک ... یا ڕەبـی... باشـە ... ئەوە بـۆ کـەس ناوێرێ دژ بـە خەرمانـــە یـــان بـــۆ خەرمانـــە بنووسێ ؟ ئەرێ کاکە لای ئێـــوە ئەم ترسە کەی ئەبێ بـە پـرس ئەوە بۆیە هەر دیمەنی ژێر دارەکـــان و زەرفی یـەکبار مەسـرەفەکان و مۆجـری هەموقستواڵە کوردیـەکان و بەربرسـە کەلتووریەکان پێ ئەنێن بە سەر خەرمانە... سەرەنج بدەن ... خەرمانە سوێندی قورسی خواردوە بێتو لەم ژمارەیشـدا وتەیێک لە ئێوەی تێدا نەبێ هەمووتان رسوا ئەکەم... با نەیش لێـم چ ڕەســـ... ئەوسـا پێـم وایـە حـال و ڕۆژتـان وەک خۆمان خۆش ئەبێت. سەرەڕای ئەوباسە بە هەموو بەخششمەوە پێتان ئەلێم هەرکەس پی خۆش بێت ئەتوانێت ڕۆژێـک لە جێی خەرمانە بێتە پشت ئەم فەرمانە و هەر جۆرێک پێی خۆشـە گـاز بـات. لـە بـەر ئـەوەی خەرمانـە زۆری نـەمات سەفەر کات... سەفەرێ تا کوو گەیشتن بە دەریا ... ئەویش ئەگەر دەریا قووتی نا... ئەم بایش لەم کونەوە بێت پێـم وایە قووتی بات ...قووتی ئات ... چونکو خەرمانە جگە لەوەی کە یەکجار جوانە ، شاکوڕی خەیاڵی هەموو گاڵتە چیانـە .. هەروەها بەوێژەی گەورەی تەریقەتی ئەم سەری نا ئەو سەری، خەرمانـە... یەکـەم غـەیب زانـی خەرمانـە... خەرمانـە ،حەیرانە ، وەیلانە ... ئاخ، خەرمانە

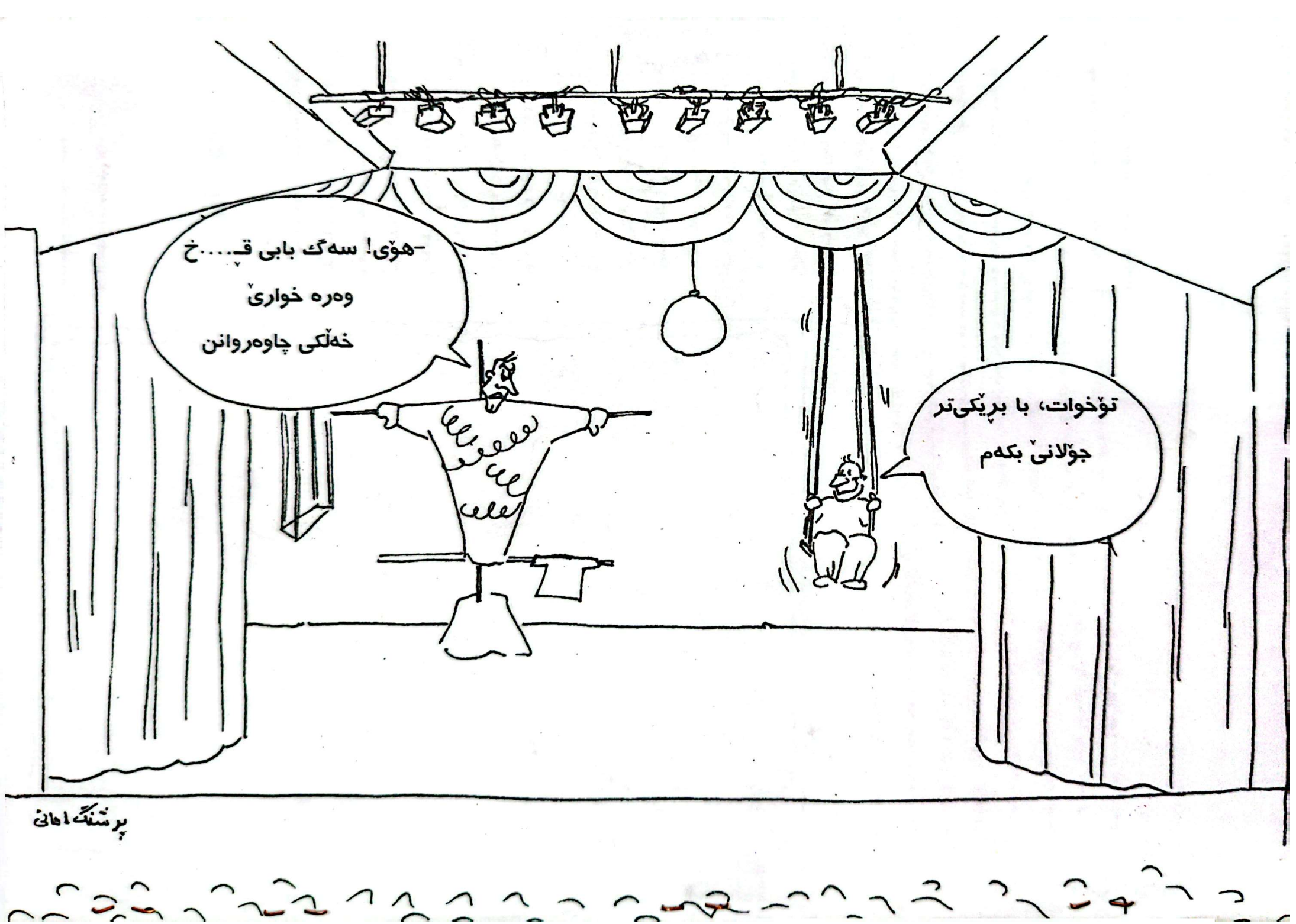

Scanned with CamScanner